

# سیندرلا و ۳ وادی زندگی

افسانه شاپوری

سال‌ها پیش، مرد ثروتمندی با همسر و تنها دخترش زندگی می‌کرد. همسر مرد از دنیا رفت و دخترش واسیلیسا تنها ماند. پدر واسیلیسا تصمیم گرفت با بیوه زنی که دو دختر داشت، ازدواج کند. این زن نامهربان و بدجنس بود و از واسیلیسا می‌خواست که تمام کارهای خانه را انجام دهد.

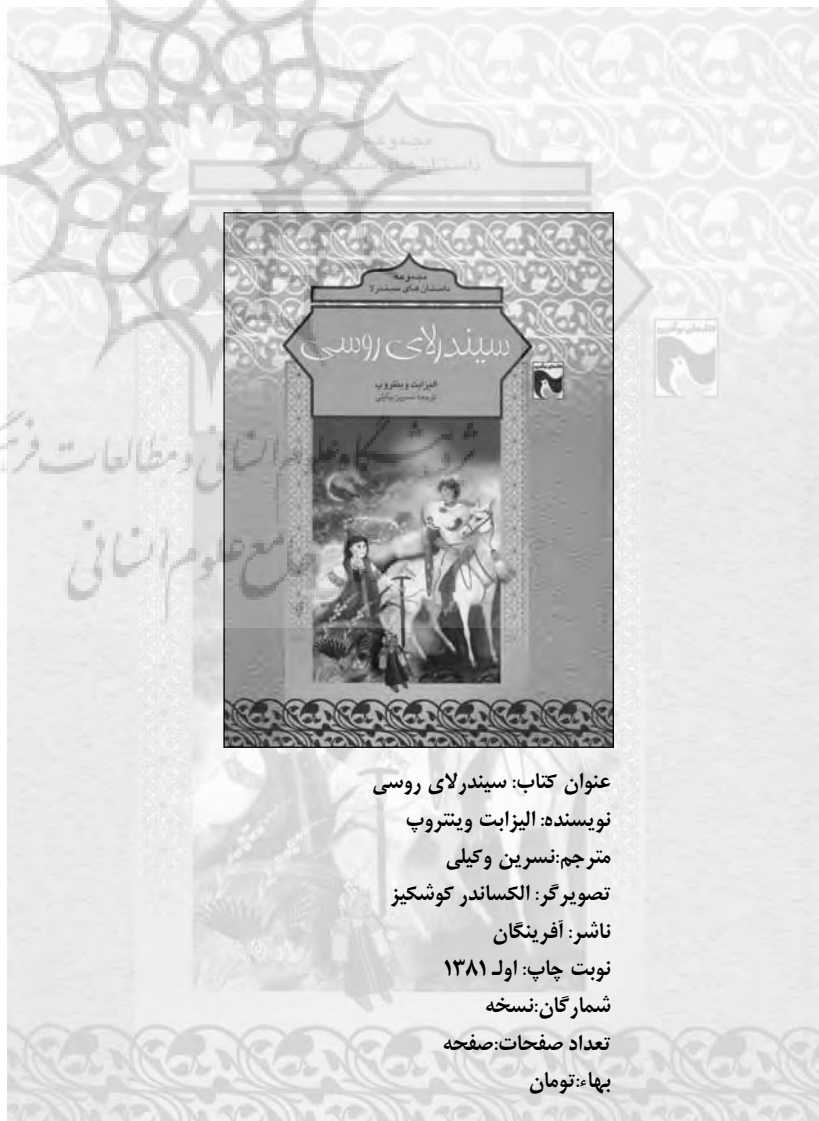
روها گذشت تا اینکه روزی پدر واسیلیسا مجبور شد به سرزمینی دور دست سفر کند. پس از آن، نامادری واسیلیسا خانه را فروخت و به کلبه‌ای که در کنار جنگلی انبوه قرار داشت، اسباب کشی کرد. در دل جنگل، زن جادوگر پیری به نام بابایاگا زندگی می‌کرد. خانه او کلبه کوچکی بود که روی پاهای جوجه بنا شده بود!

غروب یک روز پاییزی، نامادری دخترها را صدا کرد. به یکی از آنها گفت تور ببافد، از دیگری خواست جوراب ببافد و به واسیلیسا گفت یک سبد پر از الیاف کتان را بریسد. سه ساعت بعد، خواهر بزرگتر همان طور که مادر به او سپرده بود، تنها شمع روشن را خاموش کرد. پس از آن، دو خواهر از واسیلیسا خواستند که از خانه بیرون برود و از کلبه پیرزن جادوگر آتش بیاورد.

واسیلیسا به جنگل رفت و ابتدا مردی سفیدپوش را دید که سوار بر اسب سفید، از کنارش گذشت. ناگهان شب رنگ باخت و روشنایی جایش را گرفت. کمی بعد مردی سرخ پوش از راه رسید و بالاخره، هنگامی که واسیلیسا به کلبه کوچک جادوگر پیر رسید، سوار دیگری با لباس و اسبی سیاه ظاهر شد. همان لحظه شب شد و جنگل در تاریکی فرو رفت و بالاخره بابایاگا، پرواز کتان از میان درختان، پدیدار شد. جادوگر به واسیلیسا گفت که اگر آتش می‌خواهد، باید برای او کار کند. پس از چندی پیرزن جادوگر که از واسیلیسا شنید دعای خیرمادرش او را یاری کرده است، او را از کلبه بیرون کرد.

دختر به خانه بازگشت، اما شعله سوزان آتش جادوگر، نامادری و دخترهایش را سوزاند. واسیلیسا خانه را ترک کرد و نزد پیرزن مهربانی پناه گرفت. پیرزن پارچه‌هایی را که دختر بافته بود، به پادشاه هدیه داد و بعد از مدتی واسیلیسا از همان پارچه‌ها دوازده دست لباس دوخت. زمانی که پادشاه خیاط راملاقات کرد، یک دل نه صد دل، عاشق او شد و با او ازدواج کرد.

افسانه‌ها به ویژه افسانه پریان، با بخش خودآگاه وجود آدمی، هماهنگی و تناسب دارند، زیرا امیال و خواسته‌های ضروری و اولیه انسان را مطرح می‌کنند و در عین حال بر اثر تداعی، مفاهیم نهفته در ضمیر ناخودآگاه را به سطح آگاهی می‌کشانند و باعث پیوند این دو می‌شوند. قصه سیندرلا، گرچه به ظاهر مساله حسادت بین خواهران را در یک خانواده مطرح می‌کند، (رو



عنوان کتاب: سیندرلای روسی

نویسنده: الیزابت ویتروپ

مترجم: نسرین وکیلی

تصویرگر: الکساندر کوشکیز

ناشر: آفرینگان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱

شمارگان: نسخه

تعداد صفحات: صفحه

بها: تومان

ساخت داستان) در حقیقت به طرح مساله زنانگی، شناخت و آگاهی و کسب هویت جنسی و سرانجام، بلوغ و آمادگی روانی برای ازدواج می‌پردازد. (ژرف ساخت داستان) روساخت داستان، دریچه‌ای است تا مخاطب از ان به اعماق اعصار و قرون و به ناخودآگاه جمعی یا فردی خویش دست یابد.

قصه سیندرلای روسی، از سه پاره تشکیل یافته است: ۱- سیندرلا، نامادری و خواهران ناتنی ۲- سیندرلا و جادوگر پیر ۳. سیندرلا و پیرزن مهربان.

هر یک از پاره‌ها مراحل مختلف رشد، کودکی، بلوغ و آمادگی برای ازدواج را به شکلی نمادین و از طریق مناسک و آیین‌هایی مطرح می‌کند.

پاره نخستین: دوره کودکی

قصه سیندرلای روسی، با نگاهی بدبینانه به انسان و به زن به طور خاص آغاز می‌شود. مبارزه دو نیروی خیر و شر که در وجود واسیلیسا به صورت نیروی خیر، و در نامادری و خواهران ناتنی به شکل نیروی شر تجسم یافته است، بازتاب چهره دوگانه انسان و دو نیروی متضاد در وجود اوست. مخاطب در این مرحله، با دو معنا روبه رو می‌شود:

۱- انسان موجودی دوگانه است ۲- برای پیروزی خیر بر شر، مبارزه‌ای درونی لازم است در نتیجه، قصه از دو راه (روساخت و ژرف ساخت) می‌کوشد با مخاطب ارتباط بگیرد. به عبارتی، داستان دو جنبه شخصیت مخاطب، یعنی ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه او را درگیر می‌کند.

دربخش آغازین، احساسات کودکانه واسیلیسا، با نماد عروسک سخنگو، حسادت خواهران ناتنی و نیز خودمرداری نامادری که هنوز در مراحل کودکی باقی مانده است، به عنوان عناصری برای بیان دوران کودکی مورد توجه قرار می‌گیرد. در صحنه‌ای که مادر هر یک از دخترها را به کارهایی از قبیل توربافی و جوراب بافی وامی‌دارد، از واسیلیسا می‌خواهد که الیاف کتانی را بریسد. دوک (ابزار نخ ریزی) و نخ یا رشته، معنایی کیهانی دارند و نماد سرآغاز عشق و عاشقی و نیز طلوع روز یا منشا عالم در لحظه‌ای تلقی می‌شوند که عشق (قوه جذبیه و کشش) با کره-مادر، یعنی ماده اولی و پدر-روحی القدس را به هم پیوند داده است. ۱ زمینه سازی داستان برای آنکه نشان دهد

## افسانه‌ها به ویژه افسانه پریان، با بخش خودآگاه وجود آدمی، هماهنگی و تناسب دارند، زیرا امیال و خواسته‌های ضروری و اولیه انسان را مطرح می‌کنند و در عین حال بر اثر تداعی، مفاهیم نهفته در ضمیر ناخودآگاه را به سطح آگاهی می‌کشاند و باعث پیوند این دو می‌شوند

به دستور پیرزن جادوگر، روغن آن را گرفته‌اند نیز مثال‌های جزئی و خاص این نمادها در داستان هستند.

ملاقات واسیلیسا با سه سوار سفید پوش، سرخ پوش و سیاه پوش که در فواصل زمانی متناوب از کنارش می‌گذرند و معنای ظاهری گذر زمان را تداعی می‌کنند، در حقیقت، به معنای تنوع و میل گهگاهی واسیلیسا برای جفت یابی و جست و جوی همسر است که البته هنوز در وجودش ریشه دار نیست.

پاره سوم: آمادگی برای

ازدواج

واسیلیسا پس از مرگ مادر ناتنی، خانه او را ترک می‌کند و در خانه پیرزنی مهربان پناه می‌گیرد.

چهره پیردانا، همواره در موقعیت‌هایی ظاهر می‌شود که به بصیرت، درایت، تصمیم‌گیری عاقلانه برنامه‌ریزی و... نیاز است. اما شخص به تنهایی توانایی آن را ندارد. صورت مثالی، این کمبود را با محتویاتی جبران می‌کند که برای پرکردن خلا ضروری است. ۳

پیر خردمند در قصه سیندرلا، در هیات عروسک سخنگوی واسیلیسا و پیرزن مهربان تجسم می‌یابد. عروسک سخنگو، از مادر به یادگار مانده و نمادی از توجه و مهر او، یاری دهنده و راهنمای دختر در شرایط سخت زندگی است. واسیلیسا هم چنین، با هدایت و راهنمایی پیرزن مهربان طی مراسمی خاص (ریسیدن نخ، بافتن پارچه و دوختن پیراهن‌های مردانه)، برای ازدواج با پادشاه آمادگی می‌یابد.

این مراحل، جنبه صوری و نمادین آمادگی روانی دختر را در افسانه سیندرلای روسی به تصویر می‌کشد. به بیان دیگر، تمایز و دگرگونی زنانی که در هر پاره قصه با واسیلیسا ارتباط دارند. (نامادری، پیرزن جادوگر و پیرزن مهربان)، تحولات درونی و رشد شخصیت اصلی داستان و مادر مثالی را در وجود دوگانه و متضاد آنبه نمایش می‌گذارند.

پی نوشت‌ها:

- ۱- زبان رمزی قصه‌های پربوار م. لوفلر- دلاشو، ترجمه: ناشر؟ و سال چاپ؟
- ۲- همان، ص؟
- ۳- چهار صورت مثالی، کارل گوستاو یونگ، ترجمه: ناشر؟ سال چاپ...؟

واسیلیسا توانایی ریسیدن الیاف کتانی را ندارد، توجیهی ظاهری است، اما به صورتی نمادین، عدم آمادگی روانی او را برای پذیرش عشق به نمایش می‌گذارد. طرح داستان، روابط علت و معلولی لازم را برای آن ارایه می‌دهد. نامادری تنها یک شمع را روشن می‌گذارد، و به یکی از دخترها می‌سپارد که آن را نیز خاموش کند. در نتیجه، واسیلیسا در تاریکی از عهده انجام کار بر نمی‌آید و خواهران ناتنی، او را وامی‌دارند که به جنگل برود و از کلبه بابایاگا (پیرزن جادوگر) آتش بیاورد.

پاره دوم: بلوغ

پاره دوم با ورود واسیلیسا به جنگل (نماد ناخودآگاه) برای یافتن آتش (نماد بلوغ جنسی و عشق) دیدار او از سه سوار و ورودش به کلبه جادوگر آغاز می‌شود. واسیلیسا مجبور است در برابر آتشی که از جادوگر می‌گیرد، برای او سخت کار کند. به عبارتی، او وارد مرحله‌ای می‌شود که گذر از آن کار ساده‌ای نیست. آتش با دو جنبه سوزندگی و گرمادهی، همیشه مورد توجه بوده است. این عنصر در ناخودآگاه جمعی، با اندیشه ارضای تمنیات جنسی پیوند یافته است. از این رو، در همه زبان‌های کهن لغات روشنائی زندگی و مهر از لحاظ معنی واژه‌هایی مترادف با آتش است. امروزه پیوند میان آتش و عشق، در همه زبان‌های جدید راه یافته و امری متداول شده است. ۲

دوره بلوغ، مرحله گذاری است که کودکی را به بزرگسالی پیوند می‌دهد و در حقیقت، نقطه عطفی است برای رشد روانی و جنسی و آغاز نگاهی تازه به دنیا. عناصر آتش و جادو در قصه که معانی دگرگونی و تطور را در خود نهفته دارند، نمادهای اصلی این مرحله (بلوغ) به شمار می‌روند. گندم‌های آسیاب شده و آماده برای پخت نان و دانه‌های خشخاشی که دست‌های جادویی